

علم أصول الفقه

١٠-٧-٩١ مبادئ مختص تصديقي ٨

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

هایدگر

- تعبیر هایدگر شبیه تعبیر عرفا است. در نگاه عرفانی وحدت وجود، حقیقت هستی و حقیقت مطلق (که آن را خدا می‌نامیم) فقط یک چیز است و بقیه مظاهر آن هستند.
- هایدگر نیز از حقیقت هستی سخن می‌گوید و چیزی نزدیک به سخن عرفا را اراده می‌نماید. در نظر او همه‌ی عالم، زبان و زبان تجلی معنا است.

هایدگر

- هایدگر در عین حال که حقیقت مطلق را قبول دارد و از آن سخن می‌گوید، خدا به معنای مسیحی کلمه را نمی‌پذیرد.
- در نظر مسیحیان، مسیح پیغمبر نیست؛ بلکه خود خدا است. به اعتقاد آنان خدا از بالا به پایین می‌آید و مسیح می‌شود. وقتی مسیحیان از پسر سخن می‌گویند، مقصودشان خود خدا است که در قالب بدنی تجسد پیدا کرده است.
- هایدگر هیچ یک از این مطالب را قبول ندارد. همین امر سبب شده تا غربیان وی را ملحد و منکر خدا بدانند.

هایدگر

- رأی هایدگر در مورد زبان باعث گردیده که فاصله‌ی بین فهم و زبان یا اندیشه و زبان تقریباً نادیده گرفته شود.
- البته شاید خود هایدگر نمی‌خواست چنین نتیجه‌ای بگیرد؛ اما این سخن بعدها در فلسفه‌ی غرب پذیرفته شد که بین فهم و زبان فاصله‌ای وجود ندارد.

- در نظر ما اندیشه و معانی یک چیز و الفاظ چیز دیگر هستند که بین آنها عاملی به نام وضع ارتباط برقرار می‌کند.
- در بیان هایدگر این دوئیت تقریباً نادیده گرفته می‌شود و گویا زبان همان اندیشه و اندیشه همان زبان است.
- این نکته بعدها در آثار گادامر مورد تأکید قرار می‌گیرد.

- لازم به ذکر است که از دیرباز ارتباط وثیق بین لفظ و معنا مورد توجه فیلسوفان اسلامی بوده است. شیخ الرئیس در منطق اشارات در مورد تفکر می‌گوید: انسان در هنگام تفکر گویا با خودش تکلم می‌نماید.
- این گفته به دلیل ارتباط بین لفظ و معنا است که انسان نمی‌تواند معنا را جدای از لفظ به ذهن خویش بیاورد. اگر به خود مراجعه کنیم، در می‌یابیم که هر کس به آن زبانی تفکر می‌کند که بر آن مسلط است و اگر بر چند زبان تسلط دارد، به چند زبان می‌اندیشد. این در حالی است که فکر و معنا، زبان ندارد.

- بحث دیگری که نشان دهنده‌ی نگاه عارفانه‌ی هایدگر است، مربوط به دو واژه‌ی آلمانی «ردن» و «اسپرشن» است که در فارسی به گفتن و صحبت کردن ترجمه می‌کنیم.
- صحبت کردن جلوه‌ی دنیایی زبان و مربوط به جهان وجودی است و گفتن مربوط به جهان معرفت شناسانه، جهان باطن و جهان سر.
- خصوصیت صحبت کردن، پیوسته حرف زدن و به اصطلاح وراجی و مفت حرف زدن است؛ اما خصوصیت گفتن، سکوت و خموش ماندن می‌باشد.

- این تعبیر خیلی نزدیک تعابیر عرفا در بحث «صمت» است که در روایات ما نیز مطرح شده است. مقصود از صمت، سکوت ظاهری و کم حرف بودن نیست و سکوت ظاهری و کم حرف بودن فی حد نفسه ارزش تلقی نمی‌شود؛ اگرچه علمای علم اخلاق خیلی ظاهری با آن برخورد کرده‌اند.

هایدگر

- اگرچه تعابیر هایدگر به تعابیر عرفا نزدیک است؛ اما او چندان با عرفان آشنایی نداشته است. برخی نقل می‌کنند که نسخه‌ای از ترجمه‌ی آلمانی اسفار در کتابخانه‌ی شخصی هایدگر بوده است، در حالی که چنین چیزی درست نیست. سخنان هایدگر به سخنان عرفا و اصالة الوجودی‌ها نزدیک است؛ اما ضرورتاً این گونه نیست که هایدگر از منابع آنان بهره برده باشد.

- آنچه از هایدگر مطرح کردیم و تفسیری که از کلام وی ارائه نمودیم، معقول‌ترین تفسیری است که می‌توان از او بیان کرد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود هایدگر اصلاً کاری به شرایط ظاهری انسان ندارد. وقتی از موقعیت انسان سخن می‌گویید، به موقعیت انسان در عالم واقع توجه دارد، نه این عالم ظاهر.
- او همه‌ی بحث‌های خویش را به سمت علم حضوری می‌کشانند و برای حل دور هرمنوتیک، استفاده از شهود را پیشنهاد می‌نماید. در نظر او با علم مفهومی نمی‌توان دور هرمنوتیک را حل کرد و تنها راه، استفاده از شهود است.

- اگر بخواهیم تعابیر او را با اصطلاحات خودمان بیان کنیم مقصود او این بود که هرمنوتیک در وادی علم حصولی قابل حل نیست و فقط با علم حضوری می‌توان این دور را حل کرد.
- در نظر هایدگر هر چقدر شخص با دزاین خویش بیشتر ارتباط برقرار کند و آن جهان معرفت شناسانه برای او پدیدار شود و گفتن پیدا کند نه صحبت کردن، به همان اندازه می‌تواند دور هرمنوتیکی را بشکند. بدین ترتیب نگاه هایدگر همواره به باطن و واقع است.

نقد هایدگر

- اشکالی که به هایدگر کرده‌اند این است که هایدگر برای رفع مشکلی به میدان آمد و به ریشه‌ها پرداخت؛ اما هیچ وقت از آن ریشه‌ها به حل مشکل باز نگشت.

نقد هایدگر

- هایدگر به ديلتای اشکال کرد که چگونه می توان اثبات نمود روش هرمنوتیکی در علوم انسانی معیار عینیت است؟ و جواب این سؤال را به جواب سؤال دیگری منوط دانست و آن این که چرا روش هرمنوتیکی معیار واقع نمایی است؟ و سپس خود برای حل مشکل گفت: ما باید انسان را که فاعل این شناسایی است و اقدام به فهم می کند، بشناسیم. برای فهم انسان به دنبال باطن و واقعیت انسان در عالم واقع و در پی آن به دنبال علم حضوری رفت. اما این که نتیجه ی این بحث ها در آن مطالبی که ديلتای مطرح کرده، چیست، پاسخی از سوی هایدگر طرح و ارایه نگردید.

- گرایش هایدگر دایم به سمت چیزی شبیه عرفان بیشتر می‌شد. از این رو، لحن هایدگر در آثارش در دوران دوم زندگی (به عبارت دیگر هایدگر دوم)، لحن شاعرانه است نه لسان فیلسوفانه. او بیشتر در مورد هنر سخن می‌گوید و کارش تحلیل شعر است. به همین دلیل یکی از کسانی است که نظریاتش در فلسفه‌ی هنر بسیار مطرح می‌باشد.

- در لسان عرفا هم این طریقه وجود دارد. عرفا نمی‌توانستند مطالبی را که می‌فهمند و با شهود ادراک می‌کنند، با الفاظ عادی برای مردم بیان کنند. از این رو، به دنبال استعاره می‌رفتند و از تشبیهات کمک می‌گرفتند. واضح است این مسیر اصلاً گفتنی نیست، چشیدنی است. آنچه در این مسیر به دست می‌آید با الفاظ عادی نمی‌توان گفت؛ اگر هم بگوییم، بی‌مزه می‌شود و اعتبار و اتقان خودش را از دست می‌دهد، آنچه در آنجا هست وقتی در قالب الفاظ در می‌آید، تبدیل به تشبیه می‌شود آن هم تشبیهات بسیار نازل.

هایدگر

- در یک جمع بندی کلی:
- تأکید هایدگر در دوران اول زندگی اش بر هویت شخصی است که اقدام به شناسایی و تفسیر می کند. او در آن دوران هم خویش را به توضیح مفهوم «دازاین» مصروف می دارد و از دو جهان وجودی و جهان معرفت شناسانه سخن می گوید و به عالم پنهان که در پس این عالم پیدا و آشکار قرار دارد، اشاره می کند.

- اما در دوران دوم زندگی اش بیشتر بر زبان تأکید دارد و زبان را پیدایی و تجلی عالم وجود شناسانه یعنی عالم باطن و حقیقت معرفی می‌کند.
- زبان را در انتقال معانی منحصر نمی‌بیند؛ بلکه در نظر او همه‌ی عالم هستی، نوعی زبان و پیدایی حقیقت است و دیدیم که در اعتقاد هایدگر زبان فاصله و مرزی با معنا ندارد؛ زبان آشکاری، گشودگی و تجلی معنا است.

- هایدگر تأکید دارد که باید از بحث مفهومی به بحث شهودی منتقل شویم و به اصطلاح باید از علم حصولی گذر نموده به علم حضوری برسیم.

نقد هایید گر

- اما این مطلب را که چگونه این علم حضوری (شهود) با علم حصولی (مفاهیم) ارتباط برقرار می کند، توضیح نمی دهد و به جواب پرسشی که بحث خویش را با آن آغاز نموده بود، نمی پردازد.
- او اصلاً به بحث های دیلتای باز نمی گردد و مسأله ی هرمنوتیک را به عنوان روش مطرح نمی کند. این کار توسط شاگرد وی یعنی گادامر صورت می پذیرد.

• در غرب وقتی اندیشمندی در دو برهه از زندگی خویش، دو گونه اندیشه را مطرح می‌نماید، از هر یک از آنها به صورت مستقل یاد می‌کنند و آن اندیشمند را به صورت دو شخصیت با دیدگاه‌های مختلف معرفی می‌نمایند. در حالی که چنین سنتی در بین اندیشمندان ما رایج نیست. ما سرمایه‌های علمی خود را خیلی ارزان مطرح می‌کنیم. فرضاً وقتی از صدرا صحبت می‌کنیم، برخی نقاط کلیدی بحث او را معرفی می‌نماییم و نهایتاً اسفار او را می‌شناسیم. اگر از ما بپرسند بعد از صدر المتألهین چه فیلسوفانی به صحنه‌ی فلسفه آمده و افکار نوینی عرضه کرده‌اند، شاید کسی را معرفی ننماییم. زیرا در نظر ما تمام کسانی که بعد از صدر المتألهین آمده‌اند، حرف‌های وی را تکرار کرده و ابتکاری در زمینه‌ی فلسفه نداشته‌اند. حال آن که فیلسوفان متعددی بعد از صدرا، به نقد و بررسی آرای وی پرداخته و تعدیل‌هایی ایجاد کرده‌اند، اما چون بنای بر تکثر نداریم، از یک سو فقط به شخصیت‌های خیلی بزرگ توجه می‌کنیم و از سوی دیگر فقط به آرا و اندیشه‌های اصلی و چشم‌گیر آنها می‌پردازیم. برخی از فیلسوفان نیز در زندگی خویش به دو گونه اندیشه‌ی متفاوت دست یافته‌اند، اما ما فقط به یکی از اندیشه‌های آنها اشاره می‌کنیم و او را با همان می‌شناسیم. مثلاً صدر المتألهین در آن هنگام که به تدوین شرح هدایه اثیری می‌پردازد، اصالة الماهیتی است و بعد اصالة الوجودی می‌شود، ولی ما فقط او را به عنوان یک فیلسوف اصالة الوجودی می‌شناسیم. در مقابل غربی‌ها نه تنها هر فیلسوفی را خیلی با عظمت مطرح می‌کنند؛ بلکه اگر اندیشمندی، کمی در سبق و سیاق زندگی‌اش تغییر دهد و لسانی متفاوت پیدا کند، به گونه‌ای او را معرفی می‌کنند که گویا دو نفر با دو اندیشه‌ی مختلف است و حتی به اشتراکات و تفاوت‌های آن دو گونه تفکر می‌پردازند. مثلاً هایدگر که خود غولی در فلسفه به شمار می‌آید، شاید به لحاظ نوآوری و ابتکار، در حد علامه طباطبائی نیز نباشد. یعنی اگر از محتوای بحث هایدگر صرف نظر کنیم و به صحت و سقم مطالب او کاری نداشته باشیم، از حیث ابتکار و خلاقیت به پای علامه طباطبائی نمی‌رسد. ولی با این حال اندیشه‌های او خیلی مورد توجه قرار می‌گیرد و به همه‌ی زندگی او اشاره می‌شود.

- . عبدالرحمن بدوی یک فیلسوف معاصر عرب است. وی کتابی به نام اصالة الوجود دارد و در آنجا از اگزیستانس به اسم اصالة الوجود یاد می‌کند. اگزیستانس به معنای وجود و هستی می‌باشد و فلسفه‌ی اگزیستانس یعنی فلسفه‌ی وجود و فلسفه‌ی هستی. به صورت خاص به سارتر، اگزیستانسیالیست می‌گویند.

• . او تقریباً در دوران دوم از بحث‌های دیگر دور شده است.

• .Saying (redde)

• .Speaking (sprechen)

• . استاد داوری از قول یکی از شاگردان هایدگر داستانی را به شرح زیر نقل می‌نمود:
 دکتر نجم آبادی که یک دکتر زبان شناس و ظاهراً در قید حیات است، می‌گفت، نزد هایدگر رفتم و دیدم کتاب هانری کربن - یکی از ترجمه‌های کتاب صدر المتألهین - پیش او است (هانری کربن که شاگرد علامه طباطبائی بود، برخی آثار فلاسفه‌ی اسلامی را به فرانسه ترجمه کرد. او از شاگردان و شیفتگان هایدگر بود و همین شیفتگی سبب گردید او به فلسفه و عرفان اسلامی گرایش پیدا کند و به ترجمه‌ی کتب عرفان اسلامی به فرانسه مشغول شود). از هایدگر پرسیدم: به نظر شما این کتاب چقدر با مطالب شما تناسب دارد. هایدگر گفت: آن مقدار که از این کتاب مطالعه کردم، ظاهراً مطالب من و صدر المتألهین دو تا است و با هم تفاوت دارد؛ ما در دو وادی صحبت کرده‌ایم. بعد به او گفتم: اگر می‌خواهید دقیقاً بفهمید صدرا چه گفته است، باید عربی یاد بگیرید. او گفت: من پیرتر از آن هستم که بتوانم زبان جدید بیاموزم.

- آخرین فیلسوف در حوزه‌ی هرمنوتیک که ما در اینجا مورد بررسی قرار می‌دهیم، گادامر است. وی مستقیماً نزد هایدگر شاگردی کرده است و به شدت شیفته‌ی او است. به همین دلیل تعبیر بسیار اغراق آمیزی از هایدگر دارد.
- او در عین حال که یک فیلسوف است، یک شاعر هم هست و با نگاه فیلسوفانه به حوزه‌ی شعر و هنر نظر کرده و بحث‌هایی را مطرح نموده است. او سعی نمود بحث‌های خویش را هم در تفسیر متن و هم در هنر تطبیق نماید.

- مهم‌ترین اثر گادامر کتابی به نام «حقیقت و روش» است. او در این کتاب که در سال ۱۹۶۰ نوشت، تلاش نمود بین بحث‌های هایدگر و بحث‌های دیلتای جمع کند و در واقع یک مجموعه‌ی منسجمی را ایجاد نماید.

- تعبیر حقیقت در عنوان کتاب ناظر به بحث‌های هایدگر و تعبیر روش ناظر به بحث‌های دیلتای است.
- البته سخنان هایدگر را که کاملاً نگاه عرفانی دارد و ناظر به باطن است، به پوسته منتقل کرد و تفسیر به ظاهر نمود.
- به عبارت دیگر او نتوانست سطح بحث را حفظ نماید. هایدگر از موقعیت واقعی و مرتبه‌ی وجودی واقعی انسان سخن می‌گفت. گادامر نتوانست این موقعیت را حفظ و سپس بین آن و فهم در امور عادی ارتباط برقرار کند. این مطلبی است که در طول آنچه در مورد گادامر بیان می‌گردد، شاهد خواهیم بود.

- کتاب حقیقت و روش در سه بخش به بحث می‌پردازد:
- ا. بخش مربوط به مسایل زیبایی شناسی و فلسفه‌ی هنر.
- ب. بخش مربوط به تاریخ و علوم انسانی.
- ج. بخش مربوط به زبان و به یک معنایی، تفسیر متن.
- از آنجا که فعلاً بحث‌های بخش اول و دوم مورد نظر ما نیست، در اینجا به بخش مربوط به تفسیر متن می‌پردازیم.

- وی در مصاحبه‌ای که چند سال پیش از این انجام داد، گفت: «تمدن غرب، یک تمدن مطلق گرا بوده و هست. ما غربی‌ها فکر می‌کنیم که هر چه می‌گوییم، درست است و هر چه با ما تفاوت و اختلاف دارد، غلط می‌باشد. بحث‌های من برای این بود که به غرب بفهمانم ضرورتاً هر چه می‌گوییم، درست نیست و ضرورتاً هر چه با ما مخالف است، باطل نیست.»
- همان گونه که از سخنان وی پیدا است، انگیزه‌ی او در طرح این بحث‌ها، انگیزه‌ی بدی نیست؛ اما این که مقصود واقعی او از طرح بحث‌هایش چه بود، چیزی است که اینجا می‌خواهیم طرح نماییم.

- گادامر در مورد انسان به نظر هایدگر اشاره می‌کند؛ اما در نحوه‌ی تفسیر با او تفاوت دارد.
- هایدگر چندان ناظر به موقعیت انسان در عالم ظاهر نیست. او کاری ندارد که فلانی رئیس جمهور است یا کشاورز است یا... . او کاری ندارد که آیا در منطقه‌ی خوش آب و هوا متولد شده است یا در منطقه‌ی خشک و... او کاری ندارد که پدر او کیست و...

- اما گادامر همان بحث را با نظر به همین ظاهر مطرح می‌کند. او مثل هایدگر معتقد است که انسان ناگهان در عالم واقع پرتاب می‌شود. ولی مقصود او از عالم آن چیزی است که مشاهده می‌شود در حالی که هایدگر از آن به دنیای وجودی (آنتیک) تعبیر می‌کرد.

- از این رو، مثال‌های گادامر در مورد موقعیت انسان در عالم همانند موارد زیر است: فردی در خانواده‌ای شیعی، در تهران در حالی که پدرش کارگر است، متولد می‌شود. فردی دیگر در خانواده‌ای سنی و در ریاض که پدرش تاجر است، متولد می‌شود. فردی دیگر در خانواده‌ای که پدرش هنرمند است، در لندن به دنیا می‌آید. هر یک از این افراد در آن صحنه‌ای که قبل از آنها وجود داشته، پرتاب شده‌اند. کسی که در تهران به دنیا آمده، در فرهنگ خاص آن خانواده قرار گرفته و کسی که در ریاض متولد شده، در فرهنگ خاص به آن خانواده قرار گرفته و... .

- هر یک از این افراد، معلومات خود را از اطرافیان خویش - معلمان، پدر و مادر، خواهر و برادر و... - می‌گیرند. اطرافیان این افراد از طریق زبان، علم خود را به آنها انتقال می‌دهند.
- بدین ترتیب هر یک از آنها در جایی قرار می‌گیرند و فهم آنها بر اساس پیشینه‌ای سامان می‌یابد.
- کسی که در بستر خاص و از طریق زبان، مفاهیم به او منتقل می‌شود، کم کم ذهنی پیدا می‌کند که با فهم فرد دیگر با فرهنگی دیگر که هم زمان با او در خانواده‌ی دیگری متولد شده، کاملاً متفاوت است.

- شاهد بودیم که هایدگر این بحث را فارق از خصوصیات عالم ظاهر مطرح کرد و اگر به خصوصیات عالم ظاهر توجه نمود، از آن حیث بود که در واقع تأثیر دارند. او از بُعد ظاهری به عالم ظاهر توجه نکرد. اما گادامر کاملاً به همین ظواهر توجه دارد.

- او بحث خویش را به مفهومی به نام سنت می‌رساند و می‌گوید: هر انسانی سنتی دارد. در برخورد اولیه با مفهوم سنت می‌توانیم فی الجمله معنای آن را بفهمیم و آن را در حد معنای عمومی‌اش تفسیر کنیم: سنت شیعی، سنت شیعی ایرانی، سنت شیعی ایرانی تهرانی و...؛ اما گادامر آنقدر این را محدود می‌کند تا به سنت فردی می‌رسد.

- حاصل کلام گادامر این است که انسان از جایی فهم خود را آغاز می‌کند. آن نقطه‌ی آغاز نقطه‌ی صفر نیست، بلکه قبل از وجود انسان، فهمی در خانواده‌ی او، در جامعه‌ی او در فرهنگ او... وجود داشته که فهم او بر بستر همین فهم پیشین شکل گرفته است.

- بنابراین مفاهیمی از آن فرهنگ به انسان منتقل می‌شود. واضح است خود آن مفاهیم پیشین بر مفاهیمی قبل از آنها و آنها بر مفاهیمی قبل از خود و... بنا شده‌اند و همواره پیش فرض‌ها، پیش داورها و پیش فهم-هایی مقدمه‌ی فهم‌های بعدی شده است. هر انسانی بر بستر این پیش فهم‌ها و پیش داورها، سنتی پیدا می‌کند. این سنت، موقعیتی خاص در فهم به انسان می‌دهد و بدین ترتیب انسان در آن موقعیت چیزهایی را می‌بیند که شخص دیگر در سنت دیگر نمی‌بیند.